**موعودها/ بررسی اجمالی اندیشه نجات بخشی در اسطوره ها وادیان**

**ارشاد، محمد رضا**

مطلب حاضر نخست به سیری اجمالی اندیشه‏ نجات‏بخشی در برخی اسطوره‏ها و آیین‏های بازمانده‏ از پیش از تاریخ در مناطقی چون آسیای صغیر، بین النهرین و مصر می‏پردازد و آن‏گاه به بررسی‏ آیین‏های ایرانی مرتبط با نجات‏بخشی روی می‏آورد و سرانجام اندیشه نجات‏بخشی را در آیین یهود، مسیحیت و سپس هند به بررسی می‏گذارد.این نوشته‏ به اندیشه نجات‏بخشی در حوزه اسلام نمی‏پردازد.

محمد رضا ارشاد

«نجات‏بخشی»از جمله مفاهیمی است که همواره به اشکال‏ و گونه‏های مختلفی ذهن بشر را از آغاز زندگی بر روی کره‏ خاکی به خود مشغول داشته است.بر این اساس،ردپای این‏ مفهوم را می‏توان از پیدایی نخستین اسطوره‏ها تا ادیان تاریخی‏ بویژه سه دین بزرگ ابراهیمی،یعنی یهودیت،مسیحیت‏ و اسلام شیعی پی گرفت.نکته مهم آن است که در بررسی‏ فرایند پر فراز و نشیب اندیشه نجات‏بخشی با تصویر رهاننده‏ای‏ که در آغاز زندگیش کشته شده یا مرده و یا به هر دلیلی در غیبت و نهان بسر می‏برد،مواجه‏ایم.این فرد یا خود و یا به‏ یاری دوستانش به نحوی باز می‏گردد تا آسایش،شادکامی و نیک‏زیستی را برای دیگران به ارمغان می‏آورد.اما از جهت تطور و تحول این مفهوم از باستانی‏ترین لایه‏های زندگی بشر تا به‏ عصر جدید،می‏توان به این نکته نیز اشاره کرد که مفهوم نجات‏ بخشی در تحول خود از سه مرحله گیاهی،حیوانی و انسانی‏ گذر کرده است.بدین معنا که در آغاز،بویژه در اسطوره‏ها، این مفهوم ارتباط تنگاتنگی با نمادهای مرتبط با زندگی‏ از قبیل گیاه،جانور،آب و...داشته است.شاید این مسئله،به‏ نوعی بازتابگر حیات اجتماعی-اقتصادی انسان در دوره‏های‏ شبانی یا کشاورزی بوده باشد.بدین نحو که انسان اسطوره‏ای‏ با نگریستن و اندیشه در طبیعت و روند خشکیدن،پژمردن و مردن گیاهان و نیز سرسبزی و بازرویی آنان در نوبتی دیگر،باور به ایزد گیاهی را در خود پروراند.این ایزد گیاهی-که بی‏تردید با آب،زایندگی و جاودانگی مرتبط بود و به همین خاطر در بیشتر روایت‏های بازمانده اسطوره‏ای،زنی شکوهمند آن را همراهی می‏کند-پس از مردن یا کشته شدن،در هنگامه بهار زایش تازه‏ای می‏یافت.به همین دلیل اکثر اسطوره‏های مربوط به نجات‏بخشی از سرشتی سوگوارانه برخوردارند و در جهان‏ باستان،آیین‏های سوگواری در رثای ایزد از دست رفته،برگزار می‏شد.اما مردم آن روزگار این مراسم را به امید و انتظار باز آمدن ایزد کشته شده برگزار می‏کردند.نمونه‏های این آیین‏ها را می‏توان در بین النهرین،مصر،آسیای صغیر،یونان باستان و... دید.بر این بنیان،کم‏کم این اندیشه در انسان قوت گرفت که‏ امید و انتظار می‏تواند به جایگزینی وضعیت بهتری در آینده‏ بیانجامد،اما درست از زمانی که بدرستی مشخص نیست با یک تحول اساسی در اندیشه نجات‏بخشی رویارو می‏شویم. بدین معنا که بتدریج تصویر انسان جایگزین تصویر ایزد گیاهی‏ می‏شود.اگرچه هنوز رد پای عناصر باستانی در این آیین‏ها به‏ قوت خود باقی است ولی به هر صورت،پس از ظهور ادیانی‏ چون زردشتی،یهودیت و بویژه مسیحیت بود که اندیشه امید و انتظار جهت ظهور ابر انسانی که برای رهایی انسان‏ها خواهد آمد،شکل جدی‏تری گرفت.مسیح کسی بود که برای پالودن‏ نوع انسان از گناه اولیه-به باور مسیحیان-قربانی شد و بدین‏ گونه رهایی آدمی را از چنگال شر فراهم کرد.در اسلام شیعی‏ این اندیشه(انتظار)شکل خاصی پیدا کرد.مهدی(عج)فردی‏ از سلاله پاک پیامبر(ص)است و بنا به مشیت الهی تا هنگامی‏ که زمان ظهورش فرا رسد،در غیبت به سر می‏برد.

اسطوره دموزی

اسطوره نجات‏بخشی در بین النهرین تبار سومری دارد و گزارش‏های بعدی بر آن،دستاورد ملت‏های دیگر مانند بابل‏ و آشور است که ما در این‏جا چکیده‏وار آن را بیان می‏کنیم: دموزی یا تموز فرزند نین کیشزیرا،خداوندگار چوب و پدرش‏ نینانزو،خداوند فال‏بینی به‏واسطه آب است.ایشتر؛ایزدبانوی‏ دوستی و عشق،شیفته تموز گردید.عشق ایشتر سبب مرگ‏ تموز شد زیرا،ایشتر،تموز را به جهان زیرین و دیوان می‏سپارد تا وی را به نزد مردگان ببرند.پایان این داستان در متن سومری‏ از میان رفته ولی در متن‏های بابلی،ایشتر پس از مردن تموز، گریه و زاری سر می‏دهد و خوستار بازگشت او می‏شود که‏ سرانجام،ایزد تموز؛خدای باروری و گیاهان برگشته و با ایشتر ازدواج می‏کند.جشن اکیتو یا ازدواج مقدس هر ساله‏ به یاد مرگ این ایزد گیاهی و برای طلب زنده شدن و بازرویی‏ او در بین النهرین انجام می‏شد.در این مراسم شاه با زن- پریستاری(کاهنه)در پرستشگاهی،همبستر می‏شد تا یادآور کهن الگوی آمیزش ایشتر و تموز باشد و بدین‏گونه باروری و رستاخیز خدای باروری و گیاهی را مجسم می‏گردانیدند.

اسطوره ازیریس

پژوهش‏های مصر شناختی و بررسی تاریخ اسطوره‏ای‏ مصریان باستان،ما را از سه‏گانه ازیریس،ایزیس و هوروس‏ آگاه می‏سازند.ازیریس شکل یونانی شده ایزد مصری اوزیر است.او خدای طبیعت و روان گیاهان به شمار می‏رفت.به‏ هنگام درو می‏مرد و به هنگام جوانه زدن غلات زنده می‏شد. او همراه خواهر همسرش ایزیس که ایزد بانوی ریزشگاه نیل‏ به شمار می‏آمد،بر تخت پادشاهی می‏نشست و به مردم آن‏ روزگار هنر کشاورزی و پرورش گیاهان می‏آموخت.ازیریس، برادری داشت به نام«ست»که در باور داشت‏های مصری نماد خشکی و ناباروری بود.«ست»چون بر برادرش رشک می‏برد، نقشه‏ای شوم چید تا او را از میان بردارد.آن‏گاه«ست»ازیریس‏ را کشت(نمادی از چیرگی خشکی و سرما بر سرسبزی و خرمی).ایزیس از شنیدن این خبر،ناله کرد و جامه بردرید. او به جست‏وجوی صندوقچه‏ای که ازیریس را در آن گذارده‏ بودند برآمد.آن‏گاه دریافت که صندوقچه در رود نیل افکنده‏ شده و به کنار فینفیه رسیده است.سرانجام جسد شوهرش‏ را در صندوقچه‏ای کنار درخت گز(نماد جاودانگی)یافت و با اشک چشمانش آن را شست و شو دارد و شتابان به مصر بازگشت‏ ولی«ست»جسد برادرش را بازیافت و او را چهارده تکه کرد و در سراسر کشور پراکند.ایزریس دوباره به جست‏وجوی پاره‏های‏ جسد شوهرش برآمد.این بار او همراه نفتیس و برادرزاده‏اش؛ انوبیس وزیر بزرگ ازیریس و هوروس،فرزندش،شوهرش را به‏ زندگی برگرداند و بدین‏گونه ازیریس جاودانه شد.لازم به گفتن‏ است که ایزیس هوروس را هنگامی باردار شد که اوزیریس‏ را یافته بود.ایزیس ابتدا با افسون کلام خود،ازیریس را زنده‏ کرد و سپس با وی در آمیخت.این خدایان سه‏گانه در سراسر مصر باستان،در کنار هم پرستیده می‏شدند و کاهنان،آرامگاه‏ اوزیریس را به بازدیدکنندگان نشان می‏دادند.مصریان برای هر یک از این سه خدا،جشنی می‏آراستند و مراسم باشکوهی را برگزار می‏کردند.هرساله در مصر به یاد کشته شدن ازیریس و بازگشت وی مراسم آیینی خاصی برگزار می‏شد.

اسطوره آدونیس

آدونیس ایزد گیاهی و باروری بود.نام آدونیس یونانی شده‏ کلمه«آدونای»به معنای«خدای من»است.مادرش درختی‏ بود که وی از آن زاده شد.آدونیس زیبایی شگفت‏انگیزی‏ داشت.به هنگام زاده شدن،آفرودیت یاونوس او را در صندوقی‏ نهاد و به جهان زیرین به دست«پرسفونه»سپرد.هنگامی که‏ پرسفونه صندوق را گشود،با کودکی زیبا روبرو گشت.روزی‏ ونوس برای بردن کودک نزد پرسفونه آمد ولی او از دادن آن‏ خودداری کرد.میان این دو زن ستیزی رخ داد.سرانجام برای‏ داوری به نزد زئوس رفتند و زئوس فرمان داد که نیمی از سال را آدونیس در روی زمین و نیمی دیگر را در زیر زمین بسر برد.

مراسم آیینی آدونیس اندکی پس از درو برگزار می‏شد و در آن زنان به سوگواری می‏پرداختند و همانره نام او را بر زبان‏ می‏آوردند.جشنواره آدونیس هر ساله در کاخ آرسینوئه،کاخ‏ همسر بطلیموس فیلادلفوس در اسکندریه برگزار می‏شد و در آن پیکره‏ای از آدونیس زیبا و جوان گرفته بودند،جای می‏دادند و در کنارش،در آوندهایی سفالین جو،گندم و کاهو می‏رویانیدند. این جشن در ماه ژوئن برگزار می‏شد.گیاهان تازه روییده‏ در آوندهای سفالین در گرمای توان‏فرسا و گرم ژوئن زود پژمرده می‏شدند و این خود نمادی از زندگی زودگذر آدونیس‏ بود.مردم در این مراسم دوباره بر تخت نشستن آدونیس را جشن می‏گرفتند.

سوشیانت

بنیاد جهان‏شناسی زردشتی بر دو بن باوری(ثنویت) استوار است و بر این پایه تاریخ زرتشتی،در چرخه‏ای دوازده‏ هزار ساله،آوردگاه پیوسته نیروهای نیک و بد می‏شود.اورمزد؛ نماد خوبی،زیبایی،روشنایی،داد،سامان،زندگی،روان و اندیشه نیک و اهریمن نماد بدی،کژاندیشی،ناراستی،اندیشه‏ و روان پلید،تاریکی،بیداد،بد دینی،مرگ،دروغ،تاریکی، نابسامانی و...است.برای شناخت،اندیشه نجات‏بخشی در آیین زردشت باید این چرخه دوازده هزار ساله را مرور کنیم:

در سه هزار سال نخست،اورمزد در جهان روشنی و فروغ‏ بی‏پایان به سر می‏برد.او نخست امشاسپندان یا شش جاودانه‏ مقدس و سپس ایزدان را آفرید.آفرینش در این دوره به گونه‏ مینوی است.

در برابر آفرینش اورمزدی،اهریمن که در جهان تاری و تیرگی می‏زید،دست به آفرینش هستی‏های اهریمنی،در هماوردی با هستی‏های اورمزدی،می‏زند.او در برابر شش‏ امشاسپند،سر دیوان یا کماریگان را می‏آفریند.اهریمن پس از آفرینش کماریگان،دیوان و دروجانی را می‏آفریند که در برابر ایزدان جای می‏گیرند.

اورمزد با خرد همه آگاه خود،از هستی اهریمن آگاه است‏ ولی اهریمن به سبب نادانی از هستی اورمزد،آگاهی ندارد. اورمزد برای آن‏که بدی را برای همیشه از میان بردارد،برنامه‏ای‏ را در پیش می‏گیرد تا اهریمتن را از پناهگاهش بیرون کشد، البته اورمزد توانایی آن را دارد تا اهریمن را در مرز جهان‏ روشنایی،باز ایستاند،ولی چنین نمی‏کند،زیرا در این صورت‏ بدی جاودانه خواهد شد.پس،پرتویی از فروغ بی‏پایانش را به جهانی اهریمنی می‏فرستد.اهریمن با دیدن آن به جهان‏ روشنی می‏تازد.اورمزد به اهریمن پیشنهاد آشتی می‏دهد ولی‏ اهریمن نمی‏پذیرد.اورمزد به سبب پیش دانشی خود،می‏داند که نبرد میان او و اهریمن باید کرانمند باشد چون اگر جز آن‏ باشد،بدی همه نیکی را از میان خواهد برد.پس اورمزد به‏ اهریمن پیشنهاد می‏دهد که زمانی کرانمند(محدود)بر این‏ نبرد،در نظر گرفته شود.اهریمن به سبب پس دانشی خود آن را می‏پذیرد و بدین‏گونه،سرنگونی خود را ناگزیر می‏سازد. پس از بسته شدن پیمان،اورمزد دعای اهونور (Ahunavar) را می‏خواند و اهریمن بیهوش شده و به ژرفنای تاریکی فرو می‏افتد و تا پایان سه هزار سال دوم در آنجا ناکار می‏ماند.

در آغاز سه هزار سال دوم،اورمزد،آفرینش گیتی(جهان‏ مادی)را می‏آغازد.او پیش نمونه‏های شش پدیده بنیادی‏ آفرینش را می‏آفریند:آسمان،آب،زمین،گیاه،جانور و انسان. پیش نمونه انسان،کیومرث(زنده میرا)است که در کناره چپ‏ رود دائیتی(نخستین رود اسطوره‏ای)آفریده می‏شود.

در پایان سه هزار ساله دوم،یاران و همدستان اهریمن که در بیهوشی به سر می‏برد و برو او بانگ می‏زنند:«برخیز پدر ما!»و او را بر نابودی آفرینش‏های اورمزدی،برمی‏انگیزند.بدین‏گونه‏ اهریمن به همراهی دیوان و دیو زنان به آفرینه‏ها و هستی‏های‏ اورمزدی،می‏تازد و آنان را نابود می‏سازد.از این‏جا سه هزار سال سوم آغاز می‏شود که دوره آمیزش نیروهای اورمزدی و اهریمنی و ستیز سخت آنان با یکدیگر است.در این سه هزاره‏ نیک و بد در برابر هم قرار دارند و نبرد رودرروست:امشاسپندان‏ با کماریگان،ایزدان با دیوان،آفرینه‏های اورمزدی با آفرینه‏های‏ اهریمنی،دروغ با راستی،داد با بیداد و...هماورد هستند.در این هزاره؛پس از تاخت اهریمن،ایزدان و امشاسپندان به‏ یاری اورمزد می‏شتابند و با گرفتن بخشی از پیش نمونه‏های‏ آفریده شده،آن‏ها را در سراسر کیهان می‏پراکنند.بدین‏گونه‏ آفرینش اورمزدی گسترش می‏یابد.در این سه هزاره،نخستین‏ جفت بشری،یعنی مشی و مشیانه،پس از چیره شدن مرگ بر کیومرث-به سبب تازش اهریمن-از نطفه او پدید می‏آیند و نژادهای بشری از این نخستین جفت انسانی،بر زمین پراکنده‏ می‏شوند.

در فرجامین سه هزاره،یعنی سه هزاره چهارم،سه رخداد بسیار برجسته روی می‏نماید:

1-زاده شدن زرتشت،پیام آور دین بهی.او فرزند دو غدو و 1ور و شسب از خاندان سپیتمان است.او هنگام زاده شدن، خندان است.زرتشت در سی سالگی در کنار رود دائیتی با بهمن امشاسپند،دیدار می‏کند.بهمن با وی گفت‏وگو می‏کند و دین اهورایی را بر او آشکار می‏گرداند و آن‏گاه به همراه بهمن به‏ سفری مینوی در جهان اورمزدی می‏پردازد و به دیدار اورمزد و هستی‏های مینوی دیگر می‏رسد.وی تا چهل سالگی با اورمزد به گفت‏وگو می‏نشیند تا این‏که راز و رمز آیین بهی بر او آشکار شده و به فراخوان آن می‏پردازد.

رخداد دوم،از میان رفتن کامل بدی و زدوده شدن آن‏ از پهنه گیتی و مینوست که به دست اشخاص برگزیده‏ای‏ انجام می‏پذیرد.در این زمان جهان از هرگونه بدی،ستم،داد اهریمن و پلیدی رها می‏شود.در این هنگام این کار،به دست‏ سه رهاننده زرتشتی انجام می‏گیرد و هریک از آنان در یکی‏ از هزاره‏های پایانی،بخشی از بدی را از میان برده و بهره‏ای از داد ایزدی و اهورایی را جایگزین آن می‏سازند.بر بنیاد اسطوره‏ نجات‏بخشی زردتشتی،فر زرتشت که به گونه آتش از روشنی‏ ازلی و اهورایی بر مادرش فرود آمده بود،در دریاچه کیانسی یا کانفسه نگهداری می‏شود و نه هزار و نهصد و نود و ه فره وشی‏ از آن نگهبانی می‏کنند.هر سال دختران در دریاچه کیانسی‏ خود را می‏شویند تا این‏که پس از هزاره زردشت دختری به‏ نام«نامی بد»از فر زرتشت آبستن شود و نخستین رهاننده‏ یعنی«اوشیدر»را،بزاید او نیز«اخشیت ارته»نامند زیرا «گسترش دهنده راستی»است.او در سی سالگی به نزد کردگار؛اورمزد می‏رود و با وی همپرسگی کند و در زمان‏ وی خورشید ده روز یکسره شبانروز در میان آسمان بایستد و فرو نشود تا همه بدانند که کاری نو پدیدار خواهد شد.وی با نیکوکاران به نبرد با گرگی که اهریمن به جنگ او می‏فرستد برمی‏خیزد.آن را می‏کشد.دیوملکوسان در پایان هزاره اوشیدر آشکار می‏شود و سرما و برف بر سر مردمان و آفریدگان اهورایی‏ فرو می‏ریزد ولی پس از سه سال آن دیو بمیرد و از ورجمکرد و ایران ویج کسانی بیایند و جهان را آباد کنند.

در هزاره دوم،به همان شیوه نخست،دختری در دریاچه‏ کیانسه از فرزرتشت باردار می‏شود و پسری به نام اوشیدر ماه‏ می‏زاید.او را«اخشیت نمنگه»نیز می‏نامند،زیرا«گسترش‏ دهنده نماز»است.وی در سی سالگی به همپرسگی اورمزد رسد.در زمان وی خورشید بیست روز در آسمان باز ایستد. وی مار اهریمنی و اژدها را از میان می‏برد.در زمان ظهور وی‏ بددینی‏ها و ناراستی‏ها تا اندازه‏ای از میان می‏رود و مردم به‏ آیین مزدیسنا می‏گروند و به پیامبری زرتشت اقرار می‏کنند و بدین‏گونه داد و قانون اهورایی بیشتر گسترش می‏یابد ولی‏ هنوز تا از میان رفتن کامل اهریمن و دستیارانش زمان مانده‏ است که بدست واپسین رهاننده انجام می‏پذیرد.

هنگامی که هزاره«شیدرماه»به سر می‏شود،دیگر باره‏ دختری در دریاچه کیانسه فرزرتشت را برمی‏گیرد و باردار می‏شود.او پسری می‏زاید به نام«سوشیانیت»یا«سوشیانس» به معنای کسی که در آینده رهایی و نجات خواهد بخشید. او در سی سالگی به همپرسگی اورمزد می‏رسد.در زمان‏ او خورشید سی شبانه روز در آسمان باز ایستد.دین بهی و مزدیسنی سراسر گیتی را فرا می‏گیرد و همه مردم بر دین بهی‏ باشند.مردمان همه به نزدیک دادار اورمزد می‏رسند و پاکیزه‏ می‏گردند و آن‏گاه کیخسرو،گیو،طوس،پشوتن،سام و نریمان‏ و جمله جاودانان در آن‏جا حضور می‏یابند.سپس سوشیاس‏ گاو«هذیوش»را قربانی می‏کند و از آمیزه پیه آن و هوم سفید که در دریای کیهانی«فراخکرت»جای دارد،نوشابه و اکسیری‏ جاودانی فراهم آورده و به مردم می‏دهد تا جاویدان گردند. سپس هریک از هستی‏های اهورایی بر دیو هماورد خود پیروز می‏شود و اهریمن به دوزخ می‏گریزد و سوراخی را که اهریمن‏ در حمله خود به جهان،پدید آورده بود،باز بسته خواهد شد. از این پس،یگانگی آرمانی میان تن و روان پدید خواهد آمد. جهان بازآرایی می‏گردد و فرشکرد تن و روان رخ می‏دهد.

3-روی‏داد سوم که پس از نابودی بدی و به پس رانده شدن‏ اهریمنان و دیوان به جهان تاریکی و فرو افتادن در دوزخ رخ‏ می‏نماید،بازسازی و نوسازی جهان است.به عبارت دیگر، فرشکرد روان و تن آغاز می‏گردد.بیماری،مرگ،پیری،آزار و ستم از میان می‏رود.گیاهان برای همیشه سرسبزند و آفریدگان در خوشی به سر می‏برند.مردگان پس از گذراندن‏ داوری انجامین در برابر مهر،سروش و رشن،از پل چینود (گزیننده)می‏گذرند.این پل برای گناهکاران همچون لبه‏ تیغ و برای نیکوکاران فرسنگ‏ها پهن است.بدکاران در دوزخ‏ فرو می‏افتند و بهکاران به بهشت؛رهنمون می‏شوند.آن‏ها در خانه‏های گوناگون بهشت،جای می‏گیرند.بدکاران،در آتش‏ دوزخ برای ابد نخواهند بود و تا روز رستاخیز،پاک و پالوده‏ می‏شوند.به فرجام،به خواست اورمزد،رستاخیز به پا می‏شود و اورمزد داوری همگانی را رهبری می‏کند و درستکاران به‏ بهشت رفته و دوزخیان برای پس دادن کفاره‏ای دیگر،برای سه‏ روز به دوزخ باز می‏گردند و سرانجام اسفند(سپنته آرمیتی)، ایزد بانوی زمین،در پیشگاه اورمزد برای آنان،پایمردی‏ می‏کند و آن‏ها دوباره به زمین باز می‏گردند.زمین تا سپهر ستارگان،بلند می‏شود و گرزمان،بالاترین پایه بهشت،تا سپهر پایین می‏آید و همه جاگرزمان گردیده و همه جهان دگرگون‏ می‏شود.آن‏گاه مردمان با تنی درخشان خواهند زیست،آب گل‏ آلود نخواهد شد و آتش بی‏دود خواهد بود.بدی برای همیشه‏ از میان خواهد رفت و زمان کرانمند به زمان بیکران خواهد پیوست.مردان و زنان آمیزش خواهند کرد ولی زاد و رودی در میان نخواهد بود و هستی سراسر اهورایی خواهد شد.

خورشید شکست ناپذیر

مهر یا میترا یکی از ایزدان ایرانی است.او در مهر پشت‏ خدای پیمان و نگهبان درست بسته شدن آن است.میترا در اصلاحات زرتشت،از شکوه پیشین خود،به زیر کشیده‏ شد و در کنار ایزدانی چون رشن،سروش و...جای گرفت ولی‏ در دوره‏های بعدی،دگرگونی ویژه‏ای یافت و اگرنه به مانند جایگاه پیشین خود،بلکه به جایگاه بلندی دست یافت.به‏ گونه‏ای که در اوستا یک«پشت»را به خود اختصاص داده‏ است.در مهر پشت که در ستایش و نیایش مهر است،وی‏ ایزدی دارنده چراگاه‏های فراخ و هزار چشم،وصف گردیده‏ است که پیش از برآمدن خورشید،سوار بر ارابه‏ای می‏شود. مهر در دوره هخامنشیان در کنار اهورا مزدا و آناهیتا،در سنگنبشته‏های شاهان پس از اردشیر سوم ظاهر می‏شود. مهر در دوره اشکانیان،دارای پرستشگاه‏ها و نیایشکده‏های‏ فراوانی بود.اعتقادات میترایی در دوره ساسانیان،با باورهای‏ مردمان بین النهرین و آسیای صغیر در می‏آمیزد و به دست، مغان آسیای صغیر پرورده و سپس توسط سربازان یا دریانوردان رومی به امپراتوری روم کشیده می‏شود و نزدیک‏ به دویست و اندی سال،آیین همگانی آن سامان می‏گردد. آیین مهر پس از رسیدن به روم با خدایان و آیین‏های رومی‏ و یونانی،منطبق شده و بسیاری از کارکردهای آن‏ها را می‏پذیرد.رومیان میترا را خورشید شکست‏ناپذیر می‏خواندند. آن‏گونه که خواهیم دید اندیشه نجات‏بخشی در مسیحیت زیر تاثیر مستقیم نجات‏بخشی میترایی قرار دارد.

میترا پس از زادن از یک سنگ،یا درخت سرو،در آغاز بدست چوپانان نگهداری شده و پس از آن،به شکار گاو می‏رود.در این شکار همراهانی دارد که هرکدام‏ خویشکاری‏هایی را باز می‏تابانند که شرح هریک را به‏ جستاری دیگر وا می‏نهیم.میترا گاو را شکار می‏کند و سپس آن را به زمین زده و با فرو بردن خنجری در گلویش،آن را می‏کشد.از خون و سرگین گاو قربانی شده‏ گیاهان و جانوران پدید می‏آیند.آن‏گاه میترا بزمی فراهم‏ می‏آورد و با همراهانش،از خون و گوشت گاو،می‏خورند و می‏آشامند و آن‏گاه میترا با گردونه‏ای چهار اسبه به آسمان‏ برمی‏افرازد.

همان‏گونه که دیده می‏شود،میترا؛با قربانی گاو سبب نوزایی‏ در طبیعت می‏شود؛چرا که از سرگین و خون گاو رستاخیزی‏ در طبیعت آغاز می‏شود.به موازات این مسئله میترا با فراهم‏ ساختن بزمی که در آن خوردن گوشت و خون گاو روا دانسته‏ می‏شود،نویدگر رستاخیزی در درون می‏شود.مهرپرستان هر ساله با قربانی گاو و هنگام خوردن گوشت و خون آن،به این‏ عمل کیهانی میترا تاسیم ی‏جستند و گونه‏ای رهایی درونی‏ را جویا می‏شدند.اما نکته دیگری که در باب میترا گفتنی‏ است آن است که پژوهشگران بسیاری،بر پیوند میترا با آب‏ تاکید داشته‏اند.جالب اینجاست که در کنار مهرابه‏هایی که‏ برای پرستش میترا ساخته می‏شد،چشمه،جویبار یا چاه آبی‏ قرار داشت.به همین دلیل برخی از دیوار نگاره‏های بازمانده از این آیین،زایش میترا را میان غنچه نیلوفر یا در میان صدف‏ باز نمایانده است.به هر روی برخی پژوهشگران با مقایسه‏ این نگاره‏ها و روایت‏های اسطوره‏ای میترا،مادر او را دوشیزه‏ باکره‏ای می‏دانند که با آب پیوند نزدیکی دارد.به همین دلیل‏ رد پای میترا را در اسطوره‏های نجات‏بخشی زردشتی که ذکر آن رفت،پی می‏گیرند.بر این پایه،اعتقاد بر این است که این‏ روایت زردشتی که زنان باکره‏ای در دریاچه کیانسی در سه‏ نوبت باردار می‏شوند و هریک،یک تن از موعودهای سه‏گانه‏ را در آخر زمان در زهدان خود می‏پرورند،زیر نفوذ شدید باورهای میترایی قرار دارد.

نکته مهم دیگر،در ارتباط با اسطوره سوشیانس در آیین‏ زردشتی است.چنانکه پیش‏تر گفته شد،سوشیانس در پایان‏ نبرد اهورا مزدا و اهریمن برای ساختن زندگی جاوید،گاوی اسطوره‏ای به نام هدیوش (hadayosh) را قربانی می‏کند و از آمیزه پیه گاو و هوم سفید،نوشابه بی‏مرگی فراهم می‏آورد. پژوهشگران این خویشکاری سوشیانت را با میترا و گاوکشی‏ وی مقایسه کرده‏اند و حتی برخی سوشیانس را با میترا برابر دانسته‏اند.

مسیح،پالاینده گناه نخستین

آیین مسیح،پس از گسترش و پیروزی آن به دست‏ «کنستانتین»و به رسمت شناخته شدنش در امپراتوری‏ روم به سال 312 م جایگاهی ویژه یافت.بعدها کنستانتین‏ و مسیحیان،مهرابه‏ها و یادمان‏های مهرپرستی را ویران‏ ساخته و بر خرابه‏های آن‏ها کلیساها برپا داشتند.مسیح‏ انسان‏ها را در برابر خداوند یکسان می‏دانست و آن‏ها را به‏ مهر،عشق،دوستداری و فداکاری و از خود گذشتگی فرا می‏خواند ولی پس از رواج یافتن مسیحیت در امپراتوری‏ روم این مفهوم‏ها رنگ باختند و مسیحیت از جریانی پویا به‏ دستاویز امپراتوران روم تغییر یافت.اما بن مایه رهایی بخشی‏ و رهانندگی مسیحی زیر فشار نابرابر اجتماعی و سیاسی آن‏ سامان گسترش یافت و رنگ و نمود عرفانی به خود گرفت. مسیحیت بر این باور است که آدم و حوا در جهان مینوی و بهشتی بسر می‏بردند،جهانی که در آن از بدی و گناه هیچ‏ خبری نبود.آن‏گاه آدم با فریب شیطان،نخستین گناه را انجام می‏دهد.بدین سبب از جهان برین،به زمین(نماد ماده‏ و بدی)فرو می‏افتد و از این جاست که تاریخ پر رنج و درد بشری آغاز می‏گردد.انسان هماره داغ و ننگ گناه نخستین‏ را با خود دارد و می‏برد.پرسش بنیادین فراروی یک مسیحی‏ پیوسته این بوده است.:انسان چگونه می‏تواند خود را از رنج‏ و اندوه این گناه برهاند؟بنابراین مسیح آشکار شد تا مردم‏ را به نیکی فرا بخواند و او برگزیده‏ای بود که با کشته شدن و ریختن خونش بر زمین،به گونه‏ای نمادین و تمثیلی،گناه‏ نخستین بشر را شست.اوست که در کالور یا جایی که پیشانی‏ آدم در آنجاست(کالوریا،در معنای پیشانی است)کشته‏ می‏شود تا با ریخته شدن خونش بر آن موضع،گناه نخستین‏ را بزداید و بشر را به رستگاری و رهایی از گناه و بدی سوق‏ دهد.مسیحیان هر ساله در شب کریسمس به یاد او،با شرکت‏ در مراسم و آیین شام مقدس(عشای ربانی)و با خوردن نان‏ و شراب که نماد خون و گوشت مسیح است،در رفتار مسیح‏ گونه که همانا رهایی است،انباز می‏گردند.

ماشیح

باور به موعودی که برقراری عدالت الهی را تحقق بخشد،از جمله باورهای موجود در یهودیت است.بر این اساس،یهودیان‏ در انتظار ظهور«ماشیح»که«گئولا»یا عصر نجات را رقم زند، بسر می‏برند.این مسئله پیاپی در متن‏های مقدس یهود آمده‏ است.یهودیان معتقدند که ایمان به ظهور«ماشیح»گذر آن‏ها را از گردنه‏های رنج‏بار تاریخی آسان گردانیده است.به نظر آنان،یا ظهور«ماشیح»تمامی انسان‏ها نام خدا را بر زبان آورده‏ و او را خواهند پرستید و تمامی زمین سرشار از دانش الهی‏ می‏شود.یهودیان معتقدند که با ظهور ماشیح این رخدادها به‏ وقوع می‏پیوندد:

1-سنت‏های اولیه یهود از نو زنده می‏شود؛

2-بدی به فرجام خود می‏رسد؛

3-آگاهی و شناخت راستین از وجود خداوند شکل می‏گیرد؛

4-پرستش جهانی خداوند گسترش می‏یابد؛

5-و در نهایت انسان‏ها همزیستی آشتی‏جویانه خواهند داشت.

بر بنیان باورهای یهودی،«ماشیح»از جمله هدف‏های‏ نخستین آفرینش است و درواقع آفرینش با آن به کمال خود می‏رسد.یهودیان،تبار«ماشیح»را به داوود(ع)و سلیمان‏ (ع)می‏رسانند.هنگامه آمدن«ماشیح»مشخص نیست اما گفته شده که هر زمان که مردم شایستگی بایسته را از خود نشان دهند،او(ماشیح)خواهد آمد.در مزامیر می‏خوانیم‏ «امروز(خواهد آمد)اگر به ندای او گوش دهید»یا«هرگاه‏ او را طلب کنید(او خواهد آمد)و آن چیست که مانع نجات‏ می‏شود؟نبودن توجه و تشووا!پس بازگشته و بیایید».بنابراین‏ مومنان باید با اجرای دقیق فرمان‏های ایزدی ظهور او را شتاب‏ بخشند:«روح و توانایی،روح دانش و ترس الهی و او با ترس‏ الهی الهام می‏گیرد.با دید چشمانش داوری نخواهد کرد و با شنیدن گوش‏هایش فتوا نخواهد داد.تهیدستان را با عدالت‏ داوری کرده و برای افتادگان زمین با تساوی حقوق تصمیم‏ خواهد گرفت و(ستمگران)زمین را به عصای(سخن)دهان‏ خود می‏کوبد و بدکاران را با نفس لب‏های خود از میان خواهد برد.»

انسان نخستین و مهریزد

روشنایی،برترین هستی در آیین مانوی است.مانویان، روشنایی را جوهر خدایی می‏پنداشتند.جوهری که از تاریکی و ماده جدا بود و قابل آشکار شدن بود.خدا پدر روشنایی خجسته‏ بود و در پهنه روشنایی و فروغ بی‏پایان ره می‏سپرد.

قلمرو روشنایی در سه جهت بی‏پایان و بی‏کران بود و در سوی جنوب به تاریکی می‏انجامید.در پهنه روشنایی،آشتی و هماهنگی بود.موجودات تاریکی با یکدیگر می‏ستیزیدند،تا این‏که در میان روشنایی و تاریکی،چشمشان به روشنایی افتاد و طرح گرفتن آن را کشیدند.پادشاه روشنایی برای دفاع از قلمروش،می‏بایست از«سکون شکوهمند در خود»گام فرانهد و از مرحله چیستی،ژرف‏نگری و اندیشه به مرحله،جنبش و اقدام رود.خدای روشنایی«مادر زندگی»را می‏خواند(مانی هرگز واژه آفریدن را به کار نمی‏برد،بلکه همیشه فعل خواند؛ qere در سریانی و ماندایی را به کار می‏برد)،«مادر زندگی»نیز انسان‏ نخستین را می‏خواند.انسان نخستین به جنگ تاریکی می‏رود. جنگ افزارهای او عبارتند از:پنج عنصر زندگی؛یعنی هوا،باد، روشنایی،آب و آتش.انسان نخستین به گروگان شاهزاده تاریکی‏ و سپاه او درمی‏آید و پنج پسرش به دست دیوان تاریکی فرو خورده می‏شوند.انسان نخستین با خواست خود به پهنه تاریکی‏ رفت زیرا می‏دانست که با نفوذ در تاریکی،زیستن و هستی را برای‏ آن(تاریکی)ناشدنی می‏سازد.انسان نخستین پس از گیجی، به هوش می‏آید و دعایی به بالا می‏فرستد.پدر بزرگی،دوست‏ روشنایی را می‏خواند و او هم«سازنده بزرگ»را.سازنده بزرگ‏ هم به نوبه خود،«جوهر زندگی»را می‏خواند.جوهر زندگی با پنج‏ پسرش،به مرکز تاریکی می‏رود و از آن‏جا به«انسان نخستین»که‏ زندانی شده،فریادی برمی‏آورد و او هم در پاسخ درود می‏فرستد. «جوهر زندگی»،دست راستش را به سوی«انسان نخستین» دراز می‏کند و او را می‏گیرد و از ژرفنای تاریکی می‏رهاند و سرانجام به آغوش مادرش برمی‏گرداند.«انسان نخستین»خود، رهاننده است ولی به رهایی یافتن و رستن نیازمند است.

اکنون انسان نخستین،رسته است ولی تکه‏های روشنایی‏ هنوز در شکنجه و آزار و تاریکی قرار دارند.پس جوهر هستی‏ همچنان در زنجیر و گروگان است و باید آزاد شود.«مهریزد» این خویشکاری را به انجام می‏رساند.او با دیوان تاریکی‏ می‏جنگد و آن‏ها را می‏سوزاند.از پوست آن‏ها آسمان و از استخوان‏شان کوه‏ها را می‏سازد.لازم به یادآوری است که‏ برخلاف آیین‏های دیگری که ذکر آن‏ها رفت،در آیین مانوی‏ نجات‏بخشی کامل که عبارت از آزادی نور از چنبره تاریکی‏ باشد،هیچ‏گاه در این جهان رخ نمی‏نماید.طبق آیین مانوی‏ آفرینش جهان در هر شکل آن،یعنی آمیزه‏ای از نور و تاریکی. به همین خاطر در اخلاقیات مانوی بشدت از هر چیزی که‏ بوی دلبستگی به این دنیا را داشته باشد،پرهیز می‏شود.اما جدا شدن کامل روشنایی از تاریکی پس از مرگ انسان صورت‏ می‏گیرد.به این نحو که پس از مردن آدمی،روان او در سه‏ مرحله؛یعنی«ستاره پایه»،«ماه پایه»و«خورشید پایه» وارد می‏شود و در هرکدام از این مراحل،روان از تاریکی پالوده‏ می‏شود تا آن‏که زمینه برای ورود آن به«گرزمان»یا سرای‏ سرود که روشنگاه روح و روشنایی ناب است،فراهم آید.

اسطوره رامایانا

اسطوره رامایانا،در کنار مهابهاراتا و پوراناها،ادبیات‏ حماسی هند را شکل می‏دهد.در اسطوره رامایانا،«راما»در پی«سیتا»است تا او را بیابد.«داشاراتا»؛پادشاه کوشالا،چهار فرزند داشت که از سه مادر مختلف زاده شده بودند.«راما»، «مهابهاراتا»،«لاکشمانا»و«شاترووگنا».این چهار برادر در بزمی که پادشاه جاناکا،آراسته بود،شرکت کردند.راام در مسابقه تیراندازی پیروز شد.جاناکا،سیتا،دختر زیبایش را برسم پاداش به راما داد.«داشاراتا»بر آن شد که«راما»را به جانشینی خود بنشاند.همسر دوم وی که مادر«بهاراتا» بود نزد شاه رفت و یادآور شد که براساس پیمانی که باهم‏ بسته‏اند،مبنی بر این‏که هرگاه خواستی داشت،پادشاه آن‏ را زود برآورد؛از پادشاه درخواست کرد تا پادشاهی را به‏ مهابهاراتا بدهد.پادشاه افسرده شد ولی سودی نداشت‏ و سرانجام پذیرفت و«راما»را خواست و او را از سرنوشت‏ شومش آگاهانید.راما همراه همسر و برادر دیگرش،رهسپار شد.«بهاراتا»که جوانی بزرگ‏منش بود،شهریاری را حق‏ خود نمی‏دانست،به جانشینی برادرش بر تخت پادشاهی بر نشست و فرمان راند.بهاراتا پس از مدتی به سوی برادرش‏ رفت و او را یافت.وی را به پادشاهی فراخواند ولی او(راما) نپذیرفت.اهریمنان با وی به ستیز برخاستند ولی او آن‏ها را کشت.پادشاه اهریمنان؛«راوانا»کینه راما را بر دل بست و با فریب و نیرنگ ساختگی،سیتا را بر بود و در ارابه آسمان‏ پیمای خود جای داد و به نزد خود برد.راما به جست‏وجوی‏ سیتا،برمی‏آید و با پیمانی که با پادشاه بوزینگان می‏بندد و به یاری ایزد دریا،نبرد خونینی با راوانا،می‏کند و به فرجام‏ سر از تن وی جدا می‏کند و آن‏گاه سیتا را در کمال بی‏گناهی‏ و پاکیزگی و دست‏نخوردگی می‏یابد.چرا که سیتا برای نشان‏ دادن پاکی و دوشیزگی خود،در آتش درآمده بود و آگنی هم‏ او را در شعله‏های خود در کشیده و آسیبی به او نرسانده بود. این آزمایش،بی‏آلایشی و پیراستگی سیتا را آشکار کرد و او را نزد جهانیان چوپان بانویی پاکدامن نمودار ساخت.

سیتا،در ریگ‏ودا در معنای شکاف و شیار آمده است.از همین جا پیوند وی با کشت و زمین آشکار می‏شود.در این‏ اسطوره،صفت زایندگی و باروری وی بخوبی نمایان است.در روایت زایش و مرگ او می‏خوانیم که وقتی پدرش،زمین را شخم می‏زد،سیتا متولد شد و هنگام مرگ به آغوش پرمهر ایزدبانوی زمین باز می‏گردد.در تفسیری دیگر رامایانا همان‏ ایندرا؛خدای جنگاوری و پیکارمندی ودایی است و«راوانا»، همان اژدهای خشکسالی و ناباروری است که در ریگ‏ودا به‏ شکل«وریتا»نمایانده شده است.نبرد«راما»و«روانا»معادل‏ و همانند نبرد ایندرا با وریتا است که در آن ایندرا،وریتا را می‏کشد و کشنده وریتا (Vrtahjan) نام می‏گیرد.

اما شانکارا،فیلسوف هندی تفسیری عرفانی از این اسطوره‏ دارد:یوگی(روح روان)[که راما است‏]پس از گذر از جنگل‏ تاریکی پندار و پس از کشتن اهریمنان بدخواهی و شهوت به‏ آرامش درونی که همان سیتاست می‏رسد و بدین‏سان شیفته‏ حقیقت درون شده و می‏درخشد

منابع

(1).ادیان و مکاتب فلسفی هند،داریوش شایگان،امیر کبیر.

(2).اسطوره ایزیس.ازیرریس و حماسه گیلگمش،رزنبرگ،ترجمه‏ ابو القاسم اسماعیل‏پور،نشر اسطوره.

(3).اساطیر آشاور و بابل.ف.ژبران،ل.دلایورت،گ.لاک.ته،ترجمه‏ ابو القاسم اسماعیل‏پور.

(4).اسطوره آفرینش در آیین مانی،ابو القاسم اسماعیل‏پور،انتشارات‏ کاردان.

(5).جستار در مهر و ناهید،محمد مقدم.

(6).آیین مهر،هاشم رضی.نشر بهجت.

(7).میترا،ورمارزه،ترجمه بزرگ نادرزاد.

(8).اساطیر ایران،جان هینلز،ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار.